

ایران‌گرایی در اخبار الطوال ابوحنیفه دینوری

شهرام جلیلیان*

چکیده

یکی از مهم‌ترین منابع تاریخی دوره اسلامی که آگاهی‌های ارزنده‌ای درباره تاریخ ایران باستان، به‌ویژه دوره ساسانیان، و البته تاریخ اسلام تا مرگ خلیفه الموعظ بالله (۲۱۸-۲۲۷ ق) به دست می‌دهد، اخبار الطوال ابوحنیفه احمد بن داود بن وند دینوری است. پاره‌ای پژوهندگان هم‌داستان‌اند که دینوری با گرایش و چشم‌انداز ایرانی و ملی‌گرایانه اخبار الطوال را به نگارش درآورده است، چنان‌که می‌کوشد رخدادهای تاریخ پیش از اسلام، تاریخ پیغامبران از آدم به بعد، تاریخ پادشاهان ایرانی، تاریخ یمن و تاریخ عربستان، را از چشم‌انداز تاریخ شاهنشاهی ایران گزارش دهد و حتی در گزارش تاریخ دوره اسلامی، علاقه خود را به رخدادهای دنیای ایرانی کاملاً نشان می‌دهد. با وجود این، تاکنون پژوهش جداگانه‌ای درباره این شیوه نگاه دینوری، که می‌توان آن را «ایران‌گرایی» ابوحنیفه دینوری نامید، انجام نگرفته است. در این جستار کوشش خواهد شد نشانه‌ها و بازتاب‌های ایران‌گرایی دینوری در اخبار الطوال بررسی شود.

کلیدواژه‌ها: ایران‌گرایی، ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ساسانیان، امویان، عباسیان.

۱. مقدمه

اخبار الطوال ابوحنیفه احمد بن داود بن وند دینوری (د ۲۸۲ ق / ۸۹۵ م)، که از مهم‌ترین منابع تاریخی دوره اسلامی است، با چشم‌اندازی ایرانی و ملی‌گرایانه نوشته شده است و

* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه شهید چمران اهواز jalilianshahram@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۵/۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۷/۱۵

در گوشه‌گوشه آن می‌توان علاقه‌مندی و گرایش آشکارای دینوری را به گزارش تاریخ رخدادهای دنیای پیش از اسلام، تاریخ پیغامبران از آدم به بعد، تاریخ پادشاهان ایرانی، تاریخ یمن، و تاریخ عربستان، از چشم‌انداز تاریخ شاهنشاهی ایران دید. دینوری حتی در پرداختن به تاریخ دوره اسلامی همواره نگاه ویژه‌ای به رخدادهای دنیای ایرانی نشان می‌دهد و به‌خوبی می‌توان نشانه‌های ملی‌گرایی ایرانی و نگاه هم‌دلانه وی را از گزارش تاریخ به چشم دید.

۲. خودآگاهی ملی ایرانیان از اوستا تا شاهنامه

مطالعه اوستا، نامه مینوی ایرانیان باستان و سنگ‌نوشته‌های هخامنشیان آشکارا نشان می‌دهد که ایرانیان باستان از دورترین روزهای تاریخ ایران، گونه‌ای خودآگاهی ملی همراه با ستایش زادگاه و میهن خود، ایران بزرگ، داشته‌اند که می‌توان آن را ایران‌گرایی خواند (خالقی مطلق، ۱۳۸۸ الف: ۱۸۵-۱۹۲؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۸ ب: ۱۹۳-۲۲۷؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۸ ج: ۲۲۹-۲۴۵؛ پورداود، ۲۵۳۶: ۱/ ۲۵-۲۷). در اوستا از یک ریخت ملی ایرانی فره (در اوستایی: ائیریانم خورنه؛ در پهلوی: خوره ایرانشهر؛ در فارسی امروزی: فرّ ایرانی)، و یک ریخت شاهانه فره (در اوستایی: کوئم خورنه؛ در پهلوی: کیان خوره؛ در فارسی امروزی: فره کیانی) یاد می‌شود (پورداود، ۲۵۳۶: ۳۰۹-۳۱۵؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۸ الف: ۱۸۶-۱۸۹). در باور ایرانیان، فره ایرانی یک نیروی ایزدی مزدآفریده و متعلق به ایرانیان بود؛ متعلق به آن‌هایی که زاده شده‌اند و یا زاده خواهند شد (اشتاد یشت، بندهای ۱-۸؛ زامیاد یشت، بندهای ۵۶ و ۵۹؛ پورداود، ۲۵۳۶: ۲/ ۲۰۴-۲۰۶، ۳۴۱-۳۴۲). این فره، اهریمن و فرستادگان او و دشمنان ایران را نابود می‌کرد و به ایرانیانی که شایسته آن بودند، خردمندی، ثروت فراوان و خوشبختی می‌بخشید (اشتاد یشت، بندهای ۱-۲؛ پورداود، ۲۵۳۶: ۲/ ۲۰۴). از سوی دیگر، فره پادشاهی، تنها با پادشاهان قانونی ایرانی همراه می‌شد و به آن‌ها فره‌مندی ویژه‌ای می‌بخشید که به واسطه آن، پادشاهان ایرانی پیروزمند و خوشبخت می‌شدند و این فره‌مندی برای آن‌هایی که از تخمه پادشاهان ایرانی نبودند، دست‌نیافتنی بود (زامیاد یشت، بندهای ۹-۹۶؛ پورداود، ۲۵۳۶: ۲/ ۳۳۱-۳۵۱).

یک نمونه کاملاً شناخته‌شده خودآگاهی ملی و ایران‌گرایی در اوستا، در داستان آرش (بهترین تیرانداز آریایی) بازنمایی می‌شود که جان خود را در تیر می‌نهد و تا مرز دشمن می‌افکند (تیشتر یشت، بندهای ۶-۷، ۳۷-۳۸؛ پورداود، ۲۵۳۶: ۲/ ۳۴۱-۳۴۳،

۳۵۹؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۸ الف: ۱۸۸). در دوره هخامنشیان هم داریوش بزرگ و خشایارشا آشکارا به خود می‌بالند که از نژاد پارسی و از تخمه ایرانی‌اند (کنت، ۱۳۷۹: ۴۵۲؛ شارپ، ۱۳۸۴: ۸۵، ۹۳، ۱۱۹؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۸ الف: ۱۸۶-۱۸۷). همچنین هرودوت می‌گوید که پارس‌ها و مادها خود را آریایی می‌خوانده‌اند (هرودوت، ۱۳۸۹: ۲/۷۸۵)، و این هم نشان‌دهنده آگاهی‌های تاریخی ایرانیان و همبستگی ملی آن‌هاست (خالقی مطلق، ۱۳۸۸ الف: ۱۸۷-۱۸۸).

یک هزاره پس از هخامنشیان، با گشوده شدن دروازه‌های تیسفون، تختگاه ساسانیان، به دست عرب‌های مسلمان، ناقوس مرگ شاهنشاهی ساسانیان نواخته شد و در سال‌هایی نه‌چندان دور، گستره سرزمین ایران به سلطه تازه‌واردان عرب درآمد. با این‌همه، ایرانیان نه همچون مردمان آرامی و آرامی‌شدگان آسیای نزدیک، و یا قبطی‌های مصر، هویت و هستی تاریخی خود را نگاه داشتند، و برتری خود را در مقام مردمانی که نگهدار زبان و ویژه خودند، به دیگر مردمان گستره جهان اسلام نشان دادند. فرهنگ گسترده ایرانی، پیش از سقوط ساسانیان و ورود عرب‌ها به ایران، به اوج شکوفایی خود رسیده و به ایرانیان خودآگاهی، سنت فرهنگی و خاطره‌ای زنده از خلاقیت بخشیده بود (اشپولر، ۱۳۷۷: ۱/۴۰۹-۴۱۰). اگرچه دین کهن ملی زرتشتی در بیش‌تر سرزمین‌های ایران جای خود را به دین تازه اسلام داد، ایرانیان خردمندتر و فرهیخته‌تر از آن بودند که سنت‌های فرهنگی و ملی و خاطره زنده ایران کهن و فرهنگ و تمدن شکوهمند آن را از یاد ببرند. از این‌رو، ایرانیان با پشتوانه همبستگی و پیوستگی فرهنگ ملی ایرانی خود توانستند با وجود نابودی دین ملی، خود را با آیین تازه اسلام سازگاری دهند و همچنان در پهنه تاریخ جهانی بدرخشند (باسورث، ۱۳۸۱: ۳۰۳).

در ایران‌گرایی و خودآگاهی ملی ایرانیان، که در اوستا و سنگ‌نوشته‌های هخامنشیان تا *شاهنامه* و دیگر متن‌های دوره اسلامی بازتاب یافته است، گاه رگه‌هایی از آنچه امروزه به آن ملی‌گرایی افراطی یا ناسیونالیسم می‌گویند، دیده می‌شود (خالقی مطلق، ۱۳۸۸ الف: ۱۸۸-۱۹۱؛ پورداد، ۲۵۳۶: ۱/۲۵-۲۷)، اما ایران‌گرایی همیشه به مفهوم نژادگرایی و تعصب و دشمنی با بیگانگان نبوده است و نیست. عشق به ایران به معنای عشق به فرهنگ مردم ایران، خواستاری آرامش و آبادی ایران و آزادی و آسایش ایرانیان است، و این خود به بهترین شیوه در *شاهنامه* حکیم ابوالقاسم فردوسی، حماسه ملی مردم ایران، که همه ستایش ایران و ایرانیان است، دیده می‌شود (خالقی مطلق، ۱۳۸۸ د: ۲۴۷-۲۵۰). گذشته از *شاهنامه*،

در لابه‌لای بسیاری از متن‌های تاریخی و ادبی دوره اسلامی هم می‌توان رگه‌هایی از عشق به ایران و ایران‌گرایی را جُست (خالقی مطلق، ۱۳۸۸ ب: ۲۰۹-۲۲۴؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۸ ج: ۲۲۹-۲۴۵)، و همچنان‌که این جُستار نشان می‌دهد، در اخبار الطّوال ابوحنیفه دینوری هم به‌خوبی می‌توان نشانه‌های ملی‌گرایی ایرانی، اگرچه اندکی پنهانی، و عشق به ایران را به چشم دید.

۳. ابوحنیفه دینوری و اخبار الطّوال

یکی از مهم‌ترین منابع تاریخی دوره اسلامی که آگاهی‌های ارزنده‌ای درباره دوره ساسانیان، و البته تاریخ اسلام تا مرگ خلیفه المّعتصم بالله (۲۱۸-۲۲۷ ق) به‌دست می‌دهد، اخبار الطّوال ابوحنیفه احمد بن داود بن وند دینوری است. او در نخستین دهه قرن سوم هجری در شهر دینور، در خانواده‌ای ایرانی، زاده شد و با وجود پاره‌ای گشت و گذارها در سرزمین‌ها و شهرهای دنیای اسلام، بیش‌تر سال‌های زندگی خود را در زادگاهش گذراند (حموی، ۱۳۸۱: ۱/۱۱۳-۱۱۵؛ دینوری، ۱۹۶۰: مقدمه عبدالمنعم عامر، ص «د» تا «ط»؛ کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۵۴-۵۵؛ Bosworth, 1996: 417; Bosworth, 1985: 715-716). دینور، از شهرهای باستانی ایران و یکی از مهم‌ترین شهرهای منطقه جبال در قرن‌های نخستین دوره اسلامی بود، و اکنون ویرانه‌های آن در شمال شرقی کرمانشاه در ۳۴° و ۳۵° عرض شمالی و ۴۷° و ۲۶° طول شرقی دیده می‌شود (لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۰۴-۲۰۵؛ Lockhart, 1960: 299-300; Bosworth, 1996: 416-417).

امروزه ابوحنیفه دینوری بیش‌تر با کتاب تاریخی اخبار الطّوال شناخته می‌شود، اما وی از دانش گسترده و ژرفی درباره فقه اسلامی، علوم قرآن، حدیث، ادبیات عرب، نحو، لغت، بلاغت، جغرافیا، هندسه، ریاضیات و ستاره‌شناسی بهره‌مند و یکی از بزرگ‌ترین گیاه‌شناسان دنیای اسلام بوده است (ابن‌الدیم، ۱۳۴۶: ۱۳۲؛ حموی، ۱۳۸۱: ۱/۱۱۳-۱۱۵؛ کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۵۴-۵۵؛ Bosworth, 1996: 417; Bosworth, 1985: 715-716). باید یادآور شد ابوحنیفه دینوری در دوره سلطه و نیرومندی ترکان در دستگاه خلافت عباسیان می‌زیست و در آن روزگار، چهره‌های ایرانی از دستگاه خلافت دور و با خشونت و ستم عباسیان و ترکان روبه‌رو شده بودند. در آن زمانه، ترکان با ایرانیان هم‌چشمی و هم‌آوردی داشتند و در نتیجه سلطه‌ای که در دستگاه خلافت خلیفگان بغداد به دست آورده بودند، ایرانیان را از دستگاه خلافت دور می‌ساختند و ابوحنیفه دینوری هم همچون دیگر

هم‌تباران خود، جاذبه‌ای برای خلیفه عرب و ترکان و دستگاه خلافت نداشت. همچنین در دوره زندگانی دینوری، از یک‌سو شعوبی‌گری اوج گرفته بود و بیش‌تر رهبران و هواداران شعوبی‌گری ایرانیان بودند و از سوی دیگر، دستگاه خلافت عباسیان پدیده شعوبی‌گری را دشمن بزرگ خود می‌دید و پشتیبان نیرومند همه آن‌هایی بود که با شعوبی‌گری می‌جنگیدند، اما ابوحنیفه دینوری درگیر مبارزه و دشمنی با شعوبی‌گری نشد و حتی چنان‌که محتوای *اخبار الطوال* نشان می‌دهد گرایش‌های ملی‌گرایی و ایران‌گرایی هم داشت. اگرچه ایران‌گرایی دینوری به معنای شعوبی‌گری وی نبود، وجود آن نیز چندان به مذاق دستگاه خلافت و هواداران آن خوش نمی‌آمد. شاید از این‌روست که خود ابوحنیفه دینوری و نوشته‌های گونه‌گون او تا اندازه زیادی ناشناخته مانده‌اند و چنان‌که گفته شد، نام ابوحنیفه دینوری بیش‌تر در پیوند با *اخبار الطوال* شنیده می‌شود.

آگاهی‌های *اخبار الطوال* را می‌توان در سه بخش کلی بررسی کرد. بخش نخست، گزارش فشرده سرگذشت آدم و فرزندان وی و پیغامبرانی همچون ادریس، نوح، هود، ابراهیم، اسماعیل و تاریخ بنی‌اسرائیل و پادشاهی داوود و سلیمان تا ظهور حضرت مسیح (ع) است. گزارش‌های دینوری در این بخش، از دیدگاه زمانی و مکانی پیوستگی چندان با هم ندارند و در آن‌ها هیچ اشاره‌ای به داستان زندگانی پیغامبران بزرگی همچون موسی و یوسف نشده است.

بخش دیگری از آگاهی‌های *اخبار الطوال*، که بیش‌تر جنبه تاریخ سیاسی دارد، با مطالب بخش نخست آمیخته شده است و تاریخ پادشاهان باستانی ایران، تاریخ عربستان، یمن و روم شرقی را در پیوند با هم‌دیگر و از چشم‌انداز تاریخ شاهنشاهی ایران گزارش می‌دهد. پادشاهی جمشید و پیروزی ضحاک؛ سرگذشت فریدون و نابودی ضحاک؛ داستان ایرج و سلم و طوس فرزندان فریدون؛ پادشاهی منوچهر و جنگ با افراسیاب؛ پادشاهی زاب و شکست افراسیاب؛ پادشاهی کیتباد پسر زاب؛ پادشاهی کیکاوس پسر کیتباد؛ داستان سیاوش و مرگ وی به دست پادشاه ترکان و زاده‌شدن کیخسرو؛ پادشاهی کیخسرو؛ پادشاهی لهراسب؛ پادشاهی گشتاسب و دین‌آوری زرتشت پیغامبر؛ داستان رستم پهلوان فرمان‌روای سیستان و خراسان و خشم وی از گرویدن گشتاسب به آیین زرتشتی و رویارویی با اسفندیار پسر گشتاسب؛ پادشاهی بهمن؛ پادشاهی خمانی همسر بهمن؛ پادشاهی دارا پسر بهمن؛ پادشاهی دارا پسر دارا؛ ظهور اسکندر و جنگ‌های وی با دارا؛ اشاره‌ای فشرده به دوره ملوک‌الطوایف

و آن‌گاه گزارش مفصل تاریخ ساسانیان تا واژگونی آن‌ها به دست عرب‌های مسلمان، از مهم‌ترین مطالب این بخش از اخبار الطوال است.

بخش سوم با داستان تاخت و تازهای اولیه عرب‌ها به مرزهای ایران آغاز می‌شود و با مرگ خلیفه المعتصم بالله در سال ۲۲۷ پایان می‌گیرد. دینوری در این بخش، گزارش مفصلی درباره جنگ‌های قادسیه، جلول و نهاوند به دست می‌دهد و آن‌گاه با اشاره‌ای به دوره خلافت عثمان بن عفان؛ رخدادهای دوره خلافت امام علی (ع) همچون جنگ‌های جمل، صفین و داستان حکمیت، فتنه خوارج و جنگ با آن‌ها و شهادت امام علی (ع) را با تفصیل ویژه‌ای گزارش می‌دهد. در ادامه کتاب به رخدادهایی همچون داستان صلح امام حسن (ع) با معاویه؛ خلافت معاویه؛ مرگ وی و بیعت با یزید؛ فاجعه کربلا و شهادت امام حسین (ع)؛ شورش‌های خوارج؛ قیام مختار ثقفی و پاره‌ای رخدادهای دوره خلیفگان اموی و سقوط آن‌ها به دست عباسیان پرداخته شده است. دینوری در گزارش دوره خلافت عباسیان از آغاز تا مرگ خلیفه المعتصم بالله، به پاره‌ای از مهم‌ترین رخدادها همچون کشته‌شدن ابومسلم خراسانی؛ خلافت منصور؛ ساخت شهر بغداد؛ شورش راوندیبه به خون‌خواهی ابومسلم خراسانی؛ خلافت محمد مهدی؛ خلافت موسی هادی؛ خلافت هارون الرشید؛ جنگ خانگی امین و مأمون؛ خلافت مأمون؛ خلافت المعتصم؛ جنبش بابک خرم‌دین و نابودی افشین حیدر در دوره خلافت وی پرداخته است.

منابع دینوری در اخبار الطوال، همان منابع تاریخی مهمی‌اند که دیگر تاریخ‌نویسان قرن‌های سوم و چهارم هجری از آن‌ها سود جسته‌اند. البته دینوری گه‌گاه از پاره‌ای منابع خود همچون عبدالله بن مقفع، علی بن حمزه کسایی، هشام الکلبی، ابن کیس نمری، ابن الشریه و هیثم بن عدی نام می‌برد و از دیده‌ها و شنیده‌های خود سخن می‌گوید (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۰-۳۱، ۳۷۲، ۴۰۷، ۴۲۸، ۴۳۹؛ دینوری، ۱۹۶۰: مقدمه عبدالمنعم عامر، ص «ش»؛ Bosworth, 1985: 715-716).

وجود واژه‌ها و عبارات‌های فارسی در اخبار الطوال نشان می‌دهد که ابوحنیفه منابع ایرانی به زبان فارسی را هم پیش چشم خود داشته است. همچنین دینوری تا اندازه زیادی با داستان‌های ایرانی در پیوند با تاریخ ایران پیش از اسلام آشنا بوده است، چنان‌که ردپای داستان‌های پهلوی سندباد و کلیله و دمنه در اخبار الطوال دیده می‌شود (محمدی، ۱۳۷۴: ۱۷۵؛ کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۵۶). دینوری با تفصیل بیش‌تری به زندگانی بهرام چوبین و جنگ‌ها و شورش وی در دوره هرمزد چهارم و رویارویی وی با خسرو دوم و مرگ وی

در ترکستان پرداخته است (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۷-۱۳۱) که این خود نتیجه استفاده دینوری از داستان‌ها و افسانه‌های ایرانی است و احتمالاً گزارش مفصل وی درباره بهرام چوبین، از کتابی پهلوی به نام بهرام چوبین نامک گرفته شده که در دوره اسلامی به دست جبله بن سالم از پهلوی به عربی ترجمه شد (محمدی، ۱۳۷۹؛ ۱۶۷-۱۷۰؛ صفا، ۱۳۶۳: ۴۳-۴۴). دینوری بهرام را پهلوانی زورآور و نیک و ملی نشان می‌دهد که جنگ‌های پهلوانانه او با ترکان و دیگر ایرانی‌ها به چشم هرمزد چهارم نیامده و بهرام در پاسخ به این ناسپاسی پادشاه و به خواست و پشتیبانی دوستان نزدیک و سپاهیان خود دست به شورش زده است، و احتمالاً سرچشمه این دیدگاه دینوری درباره بهرام چوبین، به همان کتاب بهرام چوبین نامک بازمی‌گردد (همان: ۱۷۰).

اخبار الطوال مُرده‌ریگ تاریخ‌نویس بزرگ و توانایی است که رخدادهای تاریخی را به خوبی می‌شناخت و مطالعه آن نشان می‌دهد که ابوحنیفه دینوری را همچون بلاذری، یعقوبی و طبری که تاریخ‌نویسان مسلمان هم‌روزگار وی بودند، باید از بزرگ‌ترین تاریخ‌نویسان قرن سوم هجری به‌شمار آورد (Bosworth, 1985: 715).

۴. ایران‌گرایی در *اخبار الطوال*

پاره‌ای از بزرگ‌ترین پژوهندگان هم‌داستان‌اند که ابوحنیفه دینوری *اخبار الطوال* خود را با دیدگاه ایرانی نوشته است و رگه‌هایی از ایران‌گرایی و میهن‌دوستی دینوری در لابه‌لای گزارش‌های وی دیده می‌شود، اما هیچ‌کدام به جزئیات این دیدگاه دینوری، که می‌توان آن را «ایران‌گرایی» ابوحنیفه دینوری نامید، پرداخته‌اند (دینوری، ۱۹۶۰م: مقدمه عبدالمنعم عامر، ص «د»؛ محمدی، ۱۳۷۹: ۱۷۵؛ آئینه‌وند، ۱۳۷۷: ۱/ ۱۳۸-۱۴۰؛ اشپولر، ۱۳۷۷: ۱/ ۲۲؛ روزنتال، ۱۳۶۵: ۱۱۰ و ۱۵۵؛ باسورث، ۱۳۸۱: ۳۰۹-۳۱۰؛ دیکسون، ۱۳۸۱: ۸۸؛ Bosworth, 1985: 715-716؛ Bosworth, 1996: 417). در ادامه این جستار کوشش خواهد شد نشانه‌ها و بازتاب‌های ایران‌گرایی و عشق به ایران در *اخبار الطوال* با روشی بیش‌تری نشان داده شود.

اخبار الطوال همچون کتاب‌های تاریخ عمومی آغاز می‌شود، اما به‌زودی جنبه‌ای ویژه به خود می‌گیرد و از دیدگاه و چشم‌اندازی ایرانی نوشته می‌شود، چنان‌که دینوری حتی در گزارش دوره امویان و عباسیان علاقه خود را به رخدادهای دنیای ایرانی کاملاً نشان می‌دهد. دینوری در *اخبار الطوال*، در گزینش و گزارش رخدادهای تاریخی نگاه ویژه خود

را دارد، و اگرچه خطوط کلی تاریخ الرسل و الملوک طبری را دنبال می‌کند، بیش‌تر می‌کوشد رخدادهای تاریخ پیش از اسلام، تاریخ پیغامبران از آدم به بعد، تاریخ پادشاهان ایرانی، تاریخ یمن، و تاریخ عربستان، را از چشم‌انداز تاریخ شاهنشاهی ایران گزارش دهد. برای دینوری، بیش از همه تاریخ ایران اهمیت دارد و تاریخ اسلام از دیدگاه ایرانی و تا اندازه‌ای دیدگاه خراسانی با تأکیدی آشکارا روی چگونگی گشوده شدن شهرهای ایران در دوره خلفای نخستین اسلامی، رخدادهای خراسان و شرق ایران، حکومت فرمان‌روایان اموی در خراسان، جنبش‌های سیاسی و مذهبی در سرزمین‌های ایرانی، و رخدادهای خراسان در دوره عباسیان گزارش داده می‌شود. گزارش مفصل دینوری درباره تبلیغات عباسیان در خراسان، فعالیت‌های ابومسلم خراسانی و چگونگی قدرت‌گرفتن عباسیان با پشتیبانی خراسانی‌ها به خوبی نشان‌دهنده این دیدگاه ایرانی و خراسانی دینوری است. وی فقط به فعالیت‌های تبلیغاتی عباسیان در سرزمین‌های شرقی ایران می‌پردازد و آشکارا می‌کوشد رد پای ایرانیان را در پیروزی عباسیان نشان دهد. در پیوند با این دیدگاه و علاقه‌مندی به رخدادهای جهان ایرانی است که دینوری گزارش مفصلی درباره مرگ ابومسلم خراسانی به دست ابوجعفر منصور، دومین خلیفه عباسیان، به دست می‌دهد. او با دیدگاه فرقه‌ای دینی به رخدادهای نمی‌نگرد و آشکارا با دیدگاهی ایرانی، در گزارش پدیده‌هایی می‌کوشد که با تاریخ ایران پیوستگی دارند (باسورث، ۱۳۸۱: ۸۸؛ Bosworth, 1985: 715-716؛ Bosworth, 1996: 417). البته نباید این دیدگاه ابوحنیفه دینوری را ملی‌گرایی افراطی پنداشت، چه وی همچون بسیاری از ایرانیان در زمینه‌های فرهنگی و دینی، تنها اسلام را تکیه‌گاه نیرومند خود می‌دید. در حقیقت، پاره‌ای از ایرانیان در رویارویی با عرب‌های نژادگرایی که خود را برتر از دیگران می‌خواندند، ناچار شدند تبار نژاده خود و خاطره ایران کهن و فرهنگ و تمدن شکوه‌مند آن روزگار را به رخ کشند (ممتحن، ۱۳۸۵: ۲۲۵-۲۸۳؛ آذرنوش، ۱۳۸۵: ۲۹۸-۳۱۳)، اما در وجود دینوری تقریباً هیچ‌گاه خاطره ایران کهن، خاطره اسطوره‌ای و یا تاریخی و ایران‌گرایی و عشق به ایران، رنگ اسلام‌ستیزی و عرب‌ستیزی به خود نمی‌گرفت. اندیشه دینوری و شمار دیگری از خردمندان ایرانی، و از همه مهم‌تر ابوریحان بیرونی، از مرزهای محلی و منطقه‌ای فراتر می‌رفت و چون دین اسلام داشتند و زبان عربی زبان رسمی جهان اسلام بود، گستره دنیای اسلام را میهن خود می‌دانستند. ابوحنیفه دینوری هم اگرچه ایرانی‌نژاد بود، و اگرچه زبان مادری وی کردی و یا فارسی بود، و چهره فرهنگ باستانی و تاریخ ملی ایرانیان را نمایش می‌داد، مسلمانی پاک‌اعتقاد بود که کاملاً با معارف اسلامی و ادب عربی آشنایی داشت و

خود از بزرگ‌ترین دانشمندان عربی‌نویس قرن سوم هجری به شمار می‌آید (ابن‌النّدیم، ۱۳۴۶: ۱۳۲؛ حموی، ۱۳۸۱: ۱/۱۱۳-۱۱۵). البته پژوهندگانی همچون حمزه اصفهانی نیز وجود داشتند که در گزارش تاریخ و فرهنگ و به‌ویژه زبان ایران، از خود تعصب زیادی نشان می‌دادند اما در بیش‌تر نوشته‌های تاریخی متعلق به تاریخ‌نویسان ایرانی همچون محمد بن جریر طبری، ابوعلی محمد بن محمد بلعمی، ابوعلی مسکویه رازی و ... اگرچه پاره‌ای ایران‌گرایی پنهانی دیده می‌شود، نوشته‌ها در چارچوب گزارش‌هایی بی‌طرفانه و بدون نیتی ویژه جلوه‌گر شده‌اند (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۲۸۲).

در متن عربی *اخبار الطّوال*، گه‌گاه واژه‌ها و یا جملات فارسی دیده می‌شود که نشان می‌دهد دینوری از منابع ایرانی به زبان فارسی، شفاهی و یا نوشتاری، سود برده است و البته وجود این واژه‌ها و عبارات‌های فارسی، بازتاب علاقه‌مندی و گرایش او در مقام یک ایرانی به زبان فارسی است که در ادامه، همه این واژه‌ها و عبارات‌های فارسی را پیش چشم خوانندگان می‌نهمیم.

۱. به گفته دینوری، سام پسر نوح، معمولاً زمستان را در منطقه جُوخا (بغداد امروزی) و تابستان را در موصل می‌گذرانند، و راه رفت و آمد وی از کناره خاوری دجله بود، و از این‌رو، آن منطقه را «سام‌راه» نامیده‌اند، که ایرانیان به آن «ایران» می‌گویند. سام در عراق می‌زیست و آن سرزمین را ویژه خود ساخته بود، و «ایران شهر» نام گرفت (دینوری، ۱۳۸۱: ۲۶؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۲).

۲. در پاره‌ای گزارش‌ها، از واژه‌های فارسی همچون «شاهنشاه» (دینوری، ۱۳۸۱: ۷۰، ۱۰۷؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۷۸-۸۱)، و «ایران شهر» (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۵؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۸۰)، با همین ریخت استفاده می‌کند.

۳. درباره مرگ بهرام گور می‌گویند که بهرام در یک شکار شاهانه به دنبال گوری تاخته و ناگاه در مُردابی بزرگ ناپدید شده بود. هنگامی که مادر بهرام از این رخداد آگاه شد، آن‌جا آمد و دستور داد کالبد شاه را بیرون آورند، اما کارگران با وجود کوشش زیاد نتوانستند کالبد بهرام را بیابند. دینوری می‌گوید که آن مرداب کنار آبی بوده که «دایِ مَرَج» خوانده می‌شود، و توضیح می‌دهد که این به نام مادر بهرام است، چون «دای» در زبان فارسی به معنای مادر، و «مرج» هم همان مرغزار است (دینوری، ۱۳۸۱: ۸۶؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۵۸). اگرچه در زبان فارسی کلمه دای / دایه بیش‌تر به معنای پرستار و پرورنده است تا مادر، اشاره دینوری در مقام یک ایرانی‌نژاد به معنای نام «دایِ مَرَج» در زبان فارسی اهمیت دارد.

۴. به گفته دینوری، خسرو پرویز در خلوان به هنگام تماشای گوی و چوگان زدن مرزبانان، هربار که شیرزاد پسر بهبودان خوب گوی می‌زد، می‌گفت: «زه سوار» و گماشته شاه شمرد که خسرو پرویز یکصد بار چنین آفرینی به زبان آورد! (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۱؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۱۰۱).
۵. در داستان محاکمه خسرو پرویز و پیغام‌های میان شیرویه و پدرش، از زبان خسرو پرویز به شیرویه می‌گوید که کشور ایران همچون یک «باغ» است، و خود واژه «باغ» در متن عربی اخبار الطوال آمده است (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۴۰؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۱۰۹).
۶. در گزارش هماورد خواستن نخارجان از بزرگان ایرانی در جنگ با عرب‌های مسلمان، وی بانگ می‌زند: «مرد مرد» (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۵۶؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۱۲۳).
۷. دینوری در نمونه دیگری می‌گوید که مردم مدائن چون دیدند جنگاوران عرب اسب‌های خود را به آب زدند و از دجله گذشتند، از فراز دیوارهای مدائن بانگ برآوردند که: «دیوان آمدند، دیوان آمدند» (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۶۱؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۱۲۶).
۸. در دوره خلافت مروان بن محمد، نصر بن سیار حاکم خراسان بود و چون با عرب‌های یمانی دشمنی می‌ورزید، جُدیع بن علی کرمانی، رهبر یمانی‌های خراسان را به زندان افکنده بود. هنگامی که وی با کمک خدمت‌گزار ایرانی خود از یک سوراخ دیوار دژ بیرون کشیده می‌شد، ناگاه چشمش به ماری افتاد که در سوراخ بود و به مرد ایرانی گفت: «بذیخت مار مار! و او پاسخ داد: بگز بگز» (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۹۳-۳۹۴؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۳۵۲).
۹. هواداران ابومسلم خراسانی در خراسان و دیگر سرزمین‌های شرقی ایران، همه جامه سیاه پوشیدند و نیمه‌ای از چوبدستی‌های خود را که «کافر کوبات» می‌خواندند، رنگ سیاه زدند و با اسب و درازگوش و یا پیاده برای جنگ راه افتادند (دینوری، ۱۳۸۱: ۴۰۲-۴۰۳؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۳۶۱). خود واژه «کافر کوب» که در متن عربی اخبار الطوال به صورت جمع «کافر کوبات» آمده است، بعدها بسیار معروف شد و به ادب عربی هم راه یافت (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۴۹).
۱۰. افشین در جنگ با بابک خرمدین، خندقی کنده بود و محمد بن خالد، «بُخارا خُذاه» (حاکم بخارا) را در آن نقطه گذاشت و خود با دیگران به دروُد (شهری در مرز آذربایجان) رفت (دینوری، ۱۳۸۱: ۴۴۵-۴۴۶؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۴۰۳).
- دینوری به شیوه‌ای نظام‌مند برای هم‌سان‌سازی تاریخ ملت‌های گوناگون کوشید و

همچون پاره‌ای دیگر از تاریخ‌نویسان دوره اسلامی، با کاوش در منابع ایرانی، یهودی و مسیحی می‌خواست هم‌زمانی میان نخستین پادشاه ایران، نخستین مرد اساطیری یهودی و مسیحی را نشان دهد (روزنتال، ۱۳۶۵: ۱۱۰-۱۱۱). به عقیده روزنتال، الگوی دینوری برای نشان دادن این هم‌زمانی تاریخی، تاریخ‌نگاری مسیحی یونانی - سریانی بوده است، چراکه تاریخ‌نویسان دیگری هم بودند که پیش از دینوری کوشیده بودند چنین هم‌زمانی تاریخی را به وجود آورند، اما کامیاب نشده بودند (همان: ۳۰۹-۳۱۰). در کوشش برای این هم‌سان‌سازی تاریخ ملت‌ها، و نمایاندن هم‌زمانی‌های تاریخی است که دینوری هم همانند پاره‌ای دیگر از تاریخ‌نویسان اسلامی، شمار زیادی از چهره‌های تاریخی ایرانی را با چهره‌های تاریخی دیگر ملت‌ها هم‌سان می‌بیند (یارشاطر، ۱۳۷۳: ۴۷۴). آوردن نمونه‌هایی از این هم‌زمانی‌ها و هم‌سان‌سازی‌ها در *اخبار الطوال* برای آگاهی یافتن از دیدگاه ایرانی ابوحنیفه دینوری سودمند خواهد بود.

۱. به گزارش دینوری، جم پسر ویرنجهان پسر ایران! همان ارفخشذ پسر سام پسر نوح است! که پایه‌های سلطنت را استوار ساخت و آیین‌ها و نشانه‌های پادشاهی را به وجود آورد و روز نوروز را جشن گرفت! (دینوری، ۱۳۸۱: ۲۶).

۲. قبیله عاد در یمن زیاد شدند و ستم‌گری آغاز نهادند، و فرمانده آن‌ها شدید پسر عملیق پسر عاد، برادرزاده خود ضحاک پسر غلوان پسر عملیق را که ایرانیان وی را بیوراسب نامیده‌اند، به جنگ فرزندان سام پسر نوح فرستاد. وی به منطقه بابل آمد و جمشید شاه از وی گریخت و چون گرفتار شد به اشاره ضحاک با ارّه دو نیمه شد (همان: ۲۸).

۳. ایرانیان نمرود پسر کنعان پسر جمشید شاه را فریدون می‌خوانند و او در دوره پادشاهی ضحاک همراه پدر خود در کوه دماوند بود و با پشتیبانی فرزندان و فرزندزادگان ارفخشذ پسر سام، همه خویشاوندان ضحاک را در سرزمین بابل کشت و پادشاه شد. ضحاک به جنگ وی آمد، اما نمرود پیروز شد و با گرز آهنی ضربه‌ای بر سر ضحاک کوبید و او را زخمی ساخته، در غاری در کوه دماوند زندانی ساخت. نمرود سرزمین خود را میان سه پسرش ایرج، سلم و طوس تقسیم کرد، اما ایرج به توطئه دو برادرش کشته شد و پس از مرگ نمرود پادشاهی به منوچهر پسر ایرج رسید (همان: ۳۰-۳۳).

۴. ایرانیان ارفخشذ را ایران نامیده‌اند و همه عرب‌ها و همچنین پادشاهان و اشراف ایران از تبار وی هستند (همان: ۳۱).

۵. ایرانیان بُخت‌نصر را بوخت‌نرسی می‌خوانند (همان: ۴۷).

۶. هم‌زمانی میان ملطاط و ابرهه پسر ملطاط پادشاهان یمن با کعباد و کیکاوس پسر کعباد پادشاهان ایران؛ هم‌زمانی افریقیس پسر ابرهه با کیخسرو پسر سیاوش؛ هم‌زمانی داوود پیغامبر یهودی و فند ذوالاذعار پادشاه یمن با کیخسرو پسر سیاوش؛ هم‌زمانی بلقیس پادشاه یمن، و داوود پیغامبر و سلیمان با کیخسرو پسر سیاوش (همان: ۳۸-۴۵).
- در پاره‌ای از گزارش‌ها، اشاره‌ها و گریز زدن‌های تاریخی دینوری هم می‌توان عشق و علاقه دینوری به تاریخ و فرهنگ ایرانی و چهره‌های تاریخی ایرانی را دید.
۱. به گزارش دینوری، جم پسر ویرنجهان پسر ایران! همان ارفخشذ پسر سام پسر نوح است! که پایه‌های سلطنت را استوار ساخت و آیین‌ها و نشانه‌های پادشاهی را به وجود آورد و روز نوروز را جشن گرفت (دینوری، ۱۳۸۱: ۲۶).
۲. دینوری همچون پاره‌ای دیگر از ایرانیان، داستان‌های حماسی باستانی ایرانی همچون رستم پهلوان را پیش کشید و در چارچوب ملی‌گرایی موجود در آن زمان به پاره‌ای از آن‌ها شالوده‌های ضد عربی بخشید، چنان‌که مثلاً ضحاک را که تجسم ستم‌گری بود فردی عرب، یعنی ضحاک پسر غلوان پسر عملیق از قبیله عاد در یمن، نشان داد (همان: ۲۸-۲۹).
۳. در دوره داریوش پسر دارا، پادشاه ایرانیان، که دارای سرزمین پهناور و سپاهیان فراوان بود، همه پادشاهان زمین فرمان‌بردار وی شدند و باج و خراج می‌پرداختند (همان: ۵۴).
۴. از زبان اسکندر به پادشاه چین می‌گوید که در جهان هیچ پادشاهی بزرگ‌تر، نیرومندتر، و سپاه‌دارتر از داریوش پسر دارا پادشاه ایران‌شهر وجود نداشته است (همان: ۶۱-۶۲).
۵. چهره‌ای که دینوری از اسکندر به‌مثابه «فرمانروایی یگانه‌پرست، مؤمن، و دادگر» به دست می‌دهد (همان: ۵۵-۵۷)، با سنت تاریخ‌نگاری ایرانی و زرتشتی که در پاره‌ای از متن‌های تاریخی دوره اسلامی هم بازتاب یافته است و اسکندر را دشمنی می‌خواند که میراث فرهنگی و تمدنی ایرانیان را نابود ساخته و به تاراج برده است، ناهم‌خوانی دارد (نامه تنسر به گشنسب، ۱۳۵۴: ۴۵-۴۹؛ ثعالبی، ۱۳۷۲: ۲۴۰؛ حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۳۹-۴۱؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۷-۵۸)، اما دینوری هم گزارش می‌دهد که به وجود آمدن «ملوک الطوائف» توطئه اسکندر، البته به پیشنهاد استادش ارسطاطالیس، برای چند پاره کردن سرزمین‌های ایران و جلوگیری از هم‌داستانی و هم‌پیمانی ایرانیان بوده است (دینوری، ۱۳۸۱: ۶۴).
۶. اردشیر بابکان آیین‌ها و سنت‌های شهریاری را سازمان بخشید و «عهد» شناخته‌شده خود را برای جانشینان نوشت و پادشاهان ایرانی با نگاه‌داری اندرزاها و گفته‌های وی در انجام آن‌ها می‌کوشیدند (همان: ۷۱).

۷. نمونه دیگری که رگه‌هایی از ایران‌گرایی دینوری را بازتاب می‌دهد، گزارش وی درباره چگونگی به تخت نشاندن شاهزاده بهرام گور پسر یزدگرد یکم است. بیش‌تر تاریخ‌نویسان هم‌داستان‌اند که با مرگ یزدگرد، بزرگان و اشراف و هموندان خاندان‌های نژاده ایرانی با اشاره به بدخویی و ستم‌گری یزدگرد هم‌پیمان شدند که هیچ‌کدام از پسران وی را به تخت شاهی نشانند، از این‌رو یک هموند دور تخمه ساسانیان به نام خسرو را پادشاه خواندند. اما شاهزاده بهرام که به دست نعمان بن منذر پادشاه عرب دست‌نشانده ساسانیان در حیره پرورش یافته بود، خواستار مُرده‌ریگ پدرش بود و با پشتیبانی جنگاوران عرب خود را به دروازه‌های تیسفون رساند و شاه‌گزینان که توانایی رویارویی جنگی با وی را در خود نمی‌دیدند، ناچار تاج و تخت شهریاری ایران‌شهر را به وی واگذارند (طبری، ۱۳۵۲: ۲/ ۶۱۲-۶۱۹؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۵۲؛ ثعالبی، ۱۳۷۲: ۳۱۷؛ فردوسی، ۱۳۷۴: ۵/ ۱۵۸۷-۱۵۹۲؛ ابن‌بلخی، ۱۳۷۴: ۲۰۸؛ *تجاربُ الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم*، ۱۳۷۳: ۲۲۸). یک داستان افسانه‌ای و ساختگی که باید پرداخته ایرانی‌هایی بوده باشد که خواسته‌اند ننگ گردن نهادن به پادشاهی شاهزاده‌ای را بپوشانند که با کمک جنگی یک پادشاه عرب دست‌نشانده ایران قدرت را به دست گرفته بود (کریستن‌سن، ۱۳۷۴: ۳۷۵)، می‌گوید بهرام گور پذیرفت که شاه‌گزینان تاج و زیور شهریاری را میان دو شیر درنده گذارند تا خسرو پادشاه دست‌نشانده بزرگان، و یا خود بهرام اگر خواستار شهریاری‌اند، با آن دو شیر بجنگند و تاج و زیور را به چنگ آورند و پادشاه شوند! و این شاهزاده بهرام بود که پیش‌چشمان شگفت‌زده ایرانیان، آن دو شیر درنده را کشت و با گرفتن تاج و زیور شهریاری، پادشاه ایران‌شهر شد، و همگان با شادباش شهریاری وی خشنودی خود را نشان دادند! (طبری، ۱۳۵۲: ۲/ ۶۱۲-۶۱۹؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۵۲؛ ثعالبی، ۱۳۷۲: ۳۱۷؛ فردوسی، ۱۳۷۴: ۵/ ۱۵۸۷-۱۵۹۲؛ ابن‌بلخی، ۱۳۷۴: ۲۰۸؛ *تجاربُ الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم*، ۱۳۷۳: ۲۲۸). دینوری که گویا چندان علاقه‌ای به نشان دادن نقش عرب‌ها در به تخت نشاندن بهرام گور ندارد، در گزارش کوتاهی با اشاره به هم‌پیمانی بزرگان ایرانی در پادشاه خواندن خسرو، می‌گوید که منذر بن نعمان، بهرام را به گرفتن مُرده‌ریگ پدرش خواند و او را همراه با نعمان پسر خود به تیسفون روانه ساخت. آن‌گاه با میانجی‌گری و رفت و آمدهای نعمان، بزرگان و اشراف ایرانی از به تخت نشاندن خسرو پشیمان شدند و بهرام را پادشاه خود خواندند (دینوری، ۱۳۸۱: ۸۳).

۸. دینوری همچون پاره‌ای دیگر از تاریخ‌نویسان اسلامی گزارشی ملی‌گرایانه درباره

جنگ شوخر (سوخر) با اخشنواز پادشاه ترکان به دست می‌دهد که بی‌گمان بازتاب‌دهنده دیدگاه گردآوردندگان *خدای‌نامه*، تاریخ ملی ساسانیان است. وی می‌گوید پس از مرگ شاهنشاه پیروز، شوخر با سپاه بزرگی از ایرانیان به رویارویی با ترکان برخاست و پادشاه ترکان با دیدن سپاه و ساز و برگ وی ترسید و با بازگرداندن موبدان موبد، دختر پیروز به نام پیروز دخت و دیگر گرفتارشدگان ایرانی و جنگ‌افزارها و گنجینه‌های پیروز به شوخر، خواستار پیمان آشتی با ایرانیان شد! شوخر پذیرفت و پس از گرفتن جنگ‌افزارها و گنجینه‌ها و اسیران به سرزمین خود بازگشت! (همان: ۸۸).

به عقیده کریستن‌سن، داستان نبرد پیروزمندان سوخر با ترکان/ هپتالیان و بازگرداندن گنجینه‌ها و جنگ‌افزارها و ... باید افسانه‌ای ساخته و پرداخته ساسانیان برای نادیده گرفتن مرگ پیروز و اسیر شدن گروهی از بزرگان و اشراف ایرانی در نبرد با دشمنان شرقی خود بوده باشد (کریستن‌سن، ۱۳۷۴: ۳۹۹)، و این‌که دینوری هم چنین داستانی را در *اخبار الطوال* آورده است، خود نشانه‌ای از ایران‌گرایی اوست.

۹. هیچ‌کدام از پادشاهان ایرانی به اندازه خسرو انوشیروان دانش دوست نبوده‌اند، و او خود جامع فنون ادب و حکمت بود، و دانشمندان و ادیبان را به خود نزدیک می‌ساخت و بزرگ می‌داشت، و بزرگمهر پسر بختگان بزرگ‌ترین دانشمند روزگار وی بود که خسرو انوشیروان او را بر همه وزرا و دانشمندان دیگر برتری می‌داد (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۰).

۱۰. وی کوچک‌ترین اشاره‌ای به رخداد ذی‌قار، که شکست یک سپاه ایرانی خسرو پرویز در جنگ با قبیله عرب بنی‌شیبان بود، ندارد اما دیگر منابع تاریخی اهمیت زیادی به این جنگ داده‌اند و حتی آن را نخستین پیروزی بزرگ عرب‌ها در رویارویی با ایرانیان دانسته‌اند (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۳۳-۱۴۲؛ شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۶۳۵-۶۳۶؛ Landau-Tasserion, 1996: 574-575).

۱۱. دینوری در گزارش دیگری می‌گوید مردم مدائن چون دیدند جنگاوران عرب اسب‌های خود را به آب زدند و از دجله گذشتند، از فراز دیوارهای مدائن بانگ برآوردند که: «دیوان آمدند، دیوان آمدند»، و آن‌گاه خرّه‌زاد برادر رستم، که جانشین یزدگرد در مدائن بود، با سواران خود آمد و در کرانه دجله ایستاد و بانگ زد که ای عرب‌ها، دریا دریای ماست و شما حق ندارید از آن گذر کنید (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۶۱).

۱۲. در گزارش قیام مختار ثقفی در کوفه، دینوری گرایش ویژه‌ای به بزرگ‌نمایی نقش ایرانیان دارد و تا آن‌جا پیش می‌رود که جنگ مُصعب بن زبیر و مختار را جنگ عرب‌ها و

ایرانیان می‌خواند (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۳۳-۳۵۳؛ دیکسون، ۱۳۸۱: ۲۷). به گفته دینوری، بزرگان عرب در گفت‌وگو با مختار به نکوهش سیاست وی پرداخته بودند که چرا پایگاه اجتماعی ایرانیان را بالا بُرده، به آن‌ها دست‌مزد داده و آن‌ها را در دارایی اشراف هم‌باز ساخته است، و مختار پاسخ داده بود که من ایرانیان را فرمان‌بردارتر، وفادارتر و درست‌کارتر از شما یافته‌ام (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۴۴). این گزارش آمیخته با تعصب ایرانی دینوری است، اما عقیده مختار را درباره ایرانیان و اشراف و بزرگان عرب نشان می‌دهد (دیکسون، ۱۳۸۱: ۸۷-۸۸). همچنین دینوری می‌گوید مختار بیست هزار جنگاور به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر برای جنگ با عبیدالله بن زیاد، فرمانده سپاهیان عبدالملک بن مروان، فرستاد که بیش‌تر آن‌ها ایرانیان کوفه بودند که حمراء خوانده می‌شدند. همچنین دینوری می‌گوید که عُمیر بن حُبَّاب، از بزرگان شام و از رؤسای قبیله قیس به ابراهیم بن مالک اشتر گفته بود از هنگامی که وارد اردوگاه تو شده‌ام، اندوه من بیش‌تر شده است، چه تا پیش تو آمده‌ام هیچ سخن عربی نشنیده‌ام و همراهان تو گروه ایرانیان هستند، اما بزرگان و اشراف مردم شام که نزدیک به چهل هزار مرد جنگاورند، به نبرد تو آمده‌اند و تو چگونه می‌خواهی با کمک ایرانیان با آن‌ها رویارو شوی؟ ابراهیم در پاسخ می‌گوید به خدا سوگند اگر یآوری جز مورچگان نمی‌یافتم، همراه همان مورچگان با شامی‌ها می‌جنگیدم، تا چه رسد به ایرانیان که در جنگ با شامی‌ها دارای بصیرت‌اند و همانا ایرانیان سپاه من، از فرزندان اسواران و مرزبانان ایرانی هستند (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۳۸-۳۳۹).

نگاه هم‌دلانه دینوری به ایرانیان در این رُخداد، که احتمالاً هم نتیجه نژاد ایرانی وی بود و هم ماهیت منابع پیش روی دینوری که بیش‌تر ایرانی بودند (دیکسون، ۱۳۸۱: ۲۷)، چنان است که حتی گفته می‌شود دینوری به دلیل تعصبات ایرانی خود، شمار هواداران مختار و به‌ویژه ایرانیان را بسیار بیش از دیگر تاریخ‌نویسان اسلامی آورده است (همان: ۵۶).

تا خوش‌شگون باشد، این جستار را با سخنان فرزانه طوس، حکیم ابوالقاسم فردوسی، در سفارش پاسداری از ایران به پایان می‌رسانیم.

که ایران چو باغی است خرم بهار شکفته همیشه گل کامکار
 پُر از نرگس و نار و سیب و بهی چو پالیز گردد ز مردم تُهی
 سپرِ غم، یکایک، ز بُن برکنند همه، شاخ نار و بهی بشکنند
 سپاه و سلیح است دیوارِ اوی به پرچینش بر، نیزه‌ها خارِ اوی

اگر بنگنی خیره دیوارِ باغ چه باغ و چه دشت و چه دریا، چه راغ
نگر تا تو دیوار او ننگنی دل و پُشتِ ایرانیان نشکنی
کز آن پس، بُود غارت و تاختن خروشِ سواران و کینِ آختن
زن و کودک و بومِ ایرانیان به اندیشهٔ بد، مَنه در میان

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۷ / ۲۲۱۱)

۵. نتیجه‌گیری

اخبار الطوال ابوحنیفه دینوری با چشم‌اندازی ایرانی و ملی‌گرایانه نوشته شده است و رگه‌هایی از ایران‌گرایی و میهن‌دوستی او در لابه‌لای گزارش‌ها دیده می‌شود. دینوری همواره می‌کوشد که رخدادهای تاریخ جهان پیش از اسلام، به‌ویژه تاریخ پیغامبران از آدم به بعد، تاریخ پادشاهان ایرانی، تاریخ یمن، و تاریخ عربستان را از چشم‌انداز تاریخ شاهنشاهی ایران نگاه کند. اخبار الطوال همچون تاریخ عمومی آغاز می‌شود، اما برای دینوری، بیش از همه، تاریخ ایران اهمیت دارد و از این‌روست که تاریخ جنبهٔ ویژه‌ای به خود می‌گیرد و از چشم‌اندازی کاملاً ایرانی نوشته می‌شود، تا جایی که او حتی در گزارش دورهٔ امویان و عباسیان هم نگاه ویژه‌ای به رخدادهای جهان ایرانی نشان می‌دهد. در لابه‌لای گزارش‌ها، اشاره‌ها، و گریززدن‌های تاریخی دینوری عشق و علاقهٔ او به تاریخ و فرهنگ ایرانی و چهره‌های تاریخی ایرانی و نگاه همدلانهٔ وی نسبت به ایرانیان را می‌توان دید. البته ابوحنیفه دینوری هرگز یک ملی‌گرای افراطی نیست، چه وی همچون بسیاری از ایرانیان، در زمینه‌های فرهنگی و دینی، فقط اسلام را تکیه‌گاه نیرومند خود می‌دید و در وجود دینوری تقریباً هیچ‌گاه خاطرهٔ ایران کهن، خاطرهٔ اسطوره‌ای و یا تاریخی، و ایران‌گرایی و عشق به ایران، رنگ اسلام‌ستیزی و عرب‌ستیزی به خود نگرفت.

منابع

- آئینه‌وند، صادق (۱۳۷۷). علم تاریخ در گسترهٔ تمدن اسلامی، ج ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۵). چالش میان فارسی و عربی در سده‌های نخست، تهران: نشر نی.
- ابن‌الندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۴۶). الفهرست، ترجمهٔ محمد تجدد، تهران: چاپ‌خانهٔ بانک بازرگانی ایران.

- ابن بلخی (۱۳۷۴). *فارس‌نامه*، بر اساس متن مصحح لسترنج و نیکلسون، توضیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- اشپولر، برتولد (۱۳۷۷). *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ج ۱، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- اصفهان‌ی، حمزه بن حسن (۱۳۴۶). *تاریخ پیامبران و شاهان، سنی الملوک الارض و الانبیا*، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۸۱). «سهم ایرانیان در تاریخ‌نگاری دوره اسلامی پیش از حمله مغول»، در *حضور ایرانیان در جهان اسلام*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: باز.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۸۵). *تاریخ بلعمی*، به تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: زوار.
- پورداد، ابراهیم (۲۵۳۶). *یشت‌ها*، ۲ جلد، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران.
- تجارب الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم (۱۳۷۳). به کوشش رضا انزابی نژاد و یحیی کلانتری، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- ثعالبی مرغنی، حسین بن محمد (۱۳۷۲). *شاهنامه کهن: پارسی تاریخ نغر السیر*، ترجمه محمد روحانی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- حموی، یاقوت (۱۳۸۱). *معجم‌الادباء*، ج ۱، ترجمه و ویرایش عبدالمحمد آیتی، تهران: سروش.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۸ الف). «ایران در گذشت روزگاران»، *سخن‌های دیرینه: مجموعه مقاله درباره فردوسی و شاهنامه*، به کوشش علی دهباشی، تهران: افکار.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۸ ب). «چند یادداشت بر مقاله ایران در گذشت روزگاران»، *سخن‌های دیرینه، مجموعه مقاله درباره فردوسی و شاهنامه*، به کوشش علی دهباشی، تهران: افکار.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۸ ج). «چند یادداشت دیگر بر مقاله ایران در گذشت روزگاران»، *سخن‌های دیرینه، مجموعه مقاله درباره فردوسی و شاهنامه*، به کوشش علی دهباشی، تهران: افکار.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۸ د). «ایران‌گرایی در شاهنامه»، *سخن‌های دیرینه، مجموعه مقاله درباره فردوسی و شاهنامه*، به کوشش علی دهباشی، تهران: افکار.
- دیکسون، عبدالمیر عبد (۱۳۸۱). *خلافت اموی*، ترجمه گیتی شکری، تهران: طهوری.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۸۱). *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- دینوری، ابی‌حنیفه احمد بن داود (۱۹۶۰). *الاخبار الطوال*، تحقیق: عبدالمنعم عامر، القاهرة: دار احیاء الکتب العربیه.
- روزنتال، فرانتس (۱۳۶۵). *تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام*، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- شاپور شهبازی، علیرضا (۱۳۸۹). *تاریخ ساسانیان: ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- شارپ، رلف نارمن (۱۳۸۴). *فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی*، تهران: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی پازینه.

- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۳). حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۲). تاریخ طبری یا تاریخ الرسل والملوک، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۴). شاهنامه فردوسی، به تصحیح ژول مول، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- گریستن‌سن، آرتور امانوئل (۱۳۷۴). ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- کنت، رولاند ج (۱۳۷۹). فارسی باستان؛ دستور زبان، متون، واژه‌نامه، ترجمه و تحقیق: سعید عریان، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری.
- کولسنیکف، آ. ای (۱۳۸۹). ایران در آستانه سقوط ساسانیان، ترجمه محمد رفیق یحیایی، تهران: کندوکاو.
- گردیزی، عبدالحی الضحاک ابن محمود (۱۳۶۳). زین‌الأخبار، به مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- لسترنج، گای (۱۳۷۷). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- محمدی، محمد (۱۳۷۴). فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، تهران: توس.
- محمدی، محمد (۱۳۷۹). تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، تهران: توس.
- ممتحن، حسینعلی (۱۳۸۵). نهضت شعوبیه، جنبش ملی ایرانیان در برابر خلافت اموی و عباسی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- نامه تنسر به گشنسپ (۱۳۵۴). تصحیح مجتبی مینوی، با همکاری محمد اسماعیل رضوانی، تهران: خوارزمی.
- هرودوت (۱۳۸۹). تاریخ هرودوت، ج ۲، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: اساطیر.
- یارشاطر، احسان (۱۳۷۳). «تاریخ ملی ایران»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی (جلد سوم - قسمت اول)، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

Bosworth, C. Edmund. (1985). 'Al-Akhbār Al-Tewāl', *Encyclopaedia Iranica*, Vol. I, Ehsan Yarshater (ed.), Routledge & Kegan Paul.

Bosworth, C. Edmund. (1996). 'Dīnawar', *Encyclopaedia Iranica*, Vol. VII, Ehsan Yarshater (ed.), Routledge & Kegan Paul.

Landau-Tasseron, Ella (1996). 'DūQār', *Encyclopaedia Iranica*, Vol. VII, Ehsan Yarshater (ed.), Routledge & Kegan Paul.

Lockhart, L. (1960). 'Dīnawar', *Encyclopaedia of Islam*, Vol. II, London and Leiden.